

نیروهای اجتماعی شبکه‌ای: مفهوم نوین جامعه‌شناسی سیاسی جدید ایران

محمد توحیدفام*

چکیده

در بررسی نیروهای اجتماعی در فضای علمی جداساز پارادایم مدرن، کلیه مطالعات به سمت توجه به لایه‌بندی‌ها و گروه‌بندی‌ها هدایت می‌شود. برای این لایه‌ها و گروه‌بندی‌ها، مرزها و ثبات مشخصی فرض می‌شود و در نتیجه شناخت واقعی نیروهای اجتماعی دچار ضعف و نقصان می‌گردد؛ بنابراین با آشکار شدن ضعف پارادایم مدرن از نظر مبانی معرفت‌شناختی و ابزارهای شناخت، با تلاش برای عرضه ابزارها و قالب‌های جدید معرفتی، شاهد شکل‌گیری مفاهیم تازه‌ای هستیم که فضای علمی متفاوتی را ایجاد کرده است؛ از این رو سزاست با خروج ذهنی و علمی از پارادایم‌های مسلط و رها شدن از قید و بندهای آن، پرسش‌های مختلفی طراحی شود و در فضای

* دانشیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
(tohidfam_m@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۵/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۲۰

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۲، صص ۱۵۳-۱۸۲.

متفاوتی به این پرسش‌ها پاسخ داده شود. در این مقاله سعی بر آن است تا مدل‌هایی برای مطالعه نیروهای اجتماعی عرضه شود که بیانگر واقعیت اجتماعی در حال دگرگونی و بدون مرزبندی مشخص باشد؛ از این رو نمی‌توان ویژگی‌های فرهنگی ثابت و مداومی برای نیروهای اجتماعی در نظر گرفت. امروزه مفروض کردن شناخت اجتماعی در وجوه فرهنگی آن به صورتی شبکه‌ای برای بررسی نیروهای اجتماعی جامعه ایران، امری ضروری است و به نظر می‌رسد شناخت مبتنی بر قشربندی و جداسازی (طبقه، گروه، حزب، شأن و غیره) چندان مفید فایده نباشد. درخواست‌های اجتماعی، مبنای شناخت و بررسی نیروهای اجتماعی شبکه‌ای و چگونگی عملکرد آنها را می‌توان به عنوان مفهوم نوین جامعه‌شناسی سیاسی جدید ایران در قالب «امر سیاسی» تلقی کرد.

واژگان کلیدی: جامعه‌شناسی سیاسی، نیروهای اجتماعی، امر سیاسی، هویت، عقلانی.

مقدمه

اندیشمندان سیاسی و به‌ویژه جامعه‌شناسان سیاسی همواره در پی آنند که ارتباط واقعی‌تری بین دولت و جامعه برقرار کنند و به نظریات خود غنای بیشتری بخشند. از سوی دیگر جامعه و دولت همواره در حال تغییر و دیگر شدن هستند که در این میان کار اندیشمندان و جامعه‌شناسان سیاسی نیز دشوارتر است. دگرگونی واقعیت اجتماعی، پارادایم‌های علمی را نیز متحول می‌کند و نقاط ضعفشان را برجسته می‌سازد. در هر حال از بین نظریات مختلف ارائه‌شده، بعضی‌ها انطباق بیشتری با واقعیت دگرگون‌شونده اجتماعی دارند و به‌طور طبیعی قدرت توضیح‌دهندگی و عمر بیشتری هم دارند. حال پرسش این است که از بین نظریاتی که پیرامون نقش نیروهای اجتماعی و به‌طور کلی مفهوم نیروهای اجتماعی و چگونگی حضور آنها در حیات سیاسی عرضه شده، کدام یک بیشتر بیانگر واقعیت اجتماعی امروز است؟

واقعیت اجتماعی - سیاسی امروز آن‌چنان در حال شدن و تغییر است که به نظر می‌رسد محافل علمی نتوانسته‌اند خود را با آن منطبق و توضیح کافی و وافی برای آن عرضه کنند. همواره پیچیده‌تر شدن واقعیت اجتماعی نیز مزید بر علت شده و کارهای نظری را دچار سرگشتگی و تعدد بیش از حد کرده است. آشکار شدن نقاط ضعف بسیاری از نظریه‌های جامعه‌شناسی سیاسی، مدافعانشان را مجبور کرده تغییرات اساسی در نظریات مورد دفاع خود دهند و با چسباندن پیش‌واژه «نئو» به نام آن نظریات، این تغییرات بنیادی را توجیه کنند (مانند نئوپراگماتیسم، نئومارکسیسم، نئولیبرالیسم و غیره). تحولات حوزه‌های معرفت‌شناسی نیز مرزبندی‌های مصنوعی مورد تصور را در هم شکسته و نوعی درهم‌آمیختگی طبیعی و واقعی را توصیه می‌کند (درهم‌آمیختگی عین/ ذهن،

ساختار/ کارگزار، فرهنگی/ تمدنی، جزئی/ کلی، خودی/ دیگری، درونی/ بیرون و غیره). با توجه به واقعیت اجتماعی دگرگون‌شونده و آشکار شدن نقاط ضعف انواع تبیین‌های نظری و درهم‌شکستگی مرزبندی‌ها و درهم‌آمیختگی حوزه‌های مختلف، نباید توضیحات نظری و مدل‌های مبتنی بر آنها، خود را در مرزبندی‌های مصنوعی محصور کنند تا بتوانند توضیح قدرتمند مناسبی برای واقعیت اجتماعی دنیای امروز عرضه کنند.

بر این اساس است که جامعه‌شناسی سیاسی امروز تا اندازه زیادی با حوزه‌های دیگر مانند اندیشه‌های سیاسی و فلسفه سیاسی در آمیخته و از روش‌های اثباتی دوری گزیده است؛ زیرا به‌خوبی آشکار شده که شناخت بهتر واقعیت اجتماعی صرفاً با ارجاع به تعینات اثباتی میسر نخواهد شد؛ به همین دلیل است که به مطالعات فرهنگی توجه شده و این رشته به مرکز مطالعات علمی راه یافته است. با توجه به مسائل مطرح‌شده باید با خروج ذهنی و علمی از پارادایم‌های مسلط و رها شدن از قید و بندهای آن، پرسش‌های متفاوتی طراحی شود و در فضای متفاوتی به این پرسش‌ها پاسخ داده شود. در این مقاله سعی بر آن است تا با روش جامعه‌شناسی تعامل‌گرایانه، نگاهی تبارشناسانه و برقراری همبستگی بین متغیرهای دخیل در موضوع، مدل‌هایی برای مطالعه نیروهای اجتماعی (که به نوعی مبتنی بر مطالعات تاریخی و آینده‌پژوهی سیاسی است) عرضه شود. این مدل‌ها می‌توانند بیانگر واقعیت اجتماعی در حال دگرگونی و بدون مرزبندی مشخص باشند.

پرسش اصلی این است که از بین نظریاتی که پیرامون نقش نیروهای اجتماعی و چگونگی حضور آنها در حیات سیاسی عرضه شده کدام‌یک بیشتر مبین واقعیت اجتماعی امروز بوده و آیا برای بررسی نیروهای اجتماعی ضرورتاً باید بین جامعه و دولت قائل به جدایی بود و آنها را از هم و سایر حوزه‌های اجتماعی جدا فرض کرد؟ بر اساس فرضیه مقاله حاضر به نظر می‌آید برای رسیدن به شناخت وسیع‌تر و عمیق‌تر از هویت‌ها و غیریت‌های نیروهای اجتماعی و چگونگی عملکرد سیاسی آنها در شرایطی که همواره در حال تغییرند، شناخت مبتنی بر قشربندی و جداسازی (طبقه، گروه، حزب، شأن و غیره) چندان مفید فایده نباشد. در قالب «امر سیاسی» باید درخواست‌های اجتماعی، مبنای شناخت و بررسی نیروهای اجتماعی شبکه‌ای

و چگونگی عملکرد آنها به عنوان مفهوم نوین جامعه‌شناسی سیاسی جدید ایران قرار داد.

۱. شیوه مطالعه و ویژگی‌های جامعه معاصر ایران

برای بررسی هر جامعه باید به شیوه خاص مطالعه همان جامعه و ویژگی‌های آن توجه کرد. به نظر می‌رسد برای انتخاب شیوه مطالعه باید ابتدا ویژگی‌های جامعه مورد بررسی به‌خوبی ارزیابی و شناخته شود. از این رهگذر متغیرهای تعیین‌کننده شناسایی شده و می‌توان آنها را با انتخاب شیوه مطالعاتی مناسبی در قالب نظری مورد آزمون به کار بست. شناخت ویژگی‌های تاریخی - اجتماعی جامعه ایرانی معاصر، پیچیدگی‌های زیادی دارد. به همین دلیل نیز بسیار گفته می‌شود که جامعه ایرانی «قابل پیش‌بینی» نیست، ولی با تمام تنوع و پیچیدگی، جامعه ایرانی نیز مانند هر جامعه دیگری قابل بررسی و ارزیابی محققانه خواهد بود.

جامعه ایرانی طی تاریخ پرفراز و نشیب خود با قرار گرفتن در موقعیت جغرافیایی ویژه‌ای در معرض حملات و تماس با اقوام متعددی بوده است. همین امر موجب شده فرهنگ ایرانی روزبه‌روز از پیچیدگی و تنوع بیشتری برخوردار شود. به عبارت دیگر فرهنگ ایرانی طی تاریخ با حضور متغیرهای بیشتری مواجه بوده است. این مسئله در ۲۰۰ سال اخیر و حضور متغیرهای تجدد و وقوع دو انقلاب دگرگون‌کننده مهم بسیار پیچیده‌تر و متنوع‌تر نیز شده است. عمده نظریات غربی بر اساس واقعیت اجتماعی جوامع غربی طراحی و عرضه شده و به سایر جوامع به‌ویژه در قالب مدرن خود، تعمیم یافته است. در تعمیم این نظریات به جوامع غیرغربی بخش عمده‌ای از قدرت تبیینی آنها از دست رفته و این نظریات را بیشتر به قالب‌های طبقه‌بندی تبدیل کرده تا نظریه‌ای توضیح‌دهنده برای واقعیت اجتماعی باشند؛ از این رو نظریات پارادایم مدرن با تصور تعمیم بسیار بالا به تمامی گزاره‌ها، مبین واقعیت اجتماعی و امر سیاسی جامعه ایرانی نخواهد بود.

در ایران به دلایل تاریخی «امر سیاسی در شبکه‌های خویشاوندی تبلور یافته و اغلب در واژگان فرزندی و وصلت به بیان درآمده است» (بشیریه، ۱۳۷۸؛ ریویر، ۱۳۸۲: ۱۲۴). همچنین نظام اجتماعی ایران تاریخی، نظامی مردم‌محور بوده است.

مردم‌محوری و شبکه‌های خویشاوندی عناصر و ویژگی‌های جامعه ایرانی در شهرها و روستاها بوده که عوارضی برای ترکیب نیمه‌مدرن ایرانی امروز فراهم آورده است. «بین قرون ۱۲ و ۱۹ میلادی، جامعه شبانی و کوچ‌نشین، حدود یک‌چهارم جمعیت ایران را در بر می‌گرفته است» (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۹). حضور قوی و تاریخی ساختارها و فرهنگ ایلاتی از دیگر ویژگی‌هایی است که محقق باید بدان توجه کافی مبذول دارد. در کنار و قبل از ساختارها و فرهنگ ایلاتی قرن ۱۲، یعنی قبل از ورود و حضور متغیر اسلام به واقعیت اجتماعی ایران، نظام اجتماعی بافت و ترکیبی اقتدارگرایانه داشته که به صورت نظام و ساختار سیاسی پادشاهی نمود یافته است.

طی تاریخ ایران ادیان مختلفی در فرهنگ ایرانی تأثیرگذار بوده و هستند. آیین میترا، دین زرتشت و گرایش‌های مختلف آن، تأثیرات عرفانی آیین بودا، حضور قدرتمند دین اسلام و شعب گوناگون آن پیچیدگی خاصی به متغیرهای دینی در فرهنگ اجتماعی ایران داده است. روح آرمان‌خواه ایرانی نیز از عناصر مؤثر در واقعیت اجتماعی ایران است که از هزاران سال قبل حضوری چشمگیر داشته و طی تاریخ خود را بازتولید کرده، به گونه‌ای که رگه‌هایی نسبتاً قوی از آن را در اندیشه‌ها و شیوه زندگی و رفتار تشیع ایرانی امروز هم می‌توان دید. طی چندین سده گذشته در اروپای غربی و به‌طورکل در تفکر غربی، تغییرات چشمگیری اتفاق افتاد که دنیای بیرون از خود را به‌شدت متأثر کرد. حدود یک‌صد و پنجاه سال گذشته ایرانیان نیز در معرض این موج تحول‌ساز قرار گرفتند. از آن زمان به این سو متغیرهای تجدد نیز وارد فرهنگ ایرانی شدند و شیوه زندگی ایرانی را به‌ویژه در شهرها دستخوش تحولات اساسی کردند. تجدد غربی که در ایران به صورت پروژه‌ای اعمال می‌شد، به‌سرعت از مجموع عناصر دیگر واقعیت اجتماعی تأثیر پذیرفت و نتوانست مسیر غربی خود را طی کند.

از بین ویژگی‌های جامعه ایرانی که برشمرده شد، دو عنصر یعنی اسلام و تجدد از بیرون فرهنگ و جامعه ایرانی وارد آن شده‌اند. وارداتی بودن این دو عنصر باعث شده با عناصر داخلی جامعه ایرانی ترکیب و در آن جذب شوند. اسلام با ترکیب شدن با عناصر ایرانی پیش از اسلام، به صورت اندیشه اقلیت اسلامی تشیع

تظاهر پیدا کرد و تجدد غربی در ترکیب با عناصر ایرانی شکل و ماهیت منحصر به فرد روشن فکری ایرانی و واکنش‌های بعضی از عناصر قبلی نسبت به خود را پیدا کرد. ولی نکته بسیار حائز اهمیت این است که تمامی عناصر تشکیل دهنده جامعه ایرانی که به صورت توالی و زنجیروار می‌آمدند، در زمان حاضر به صورت هم‌زمان حضور یافته‌اند و به جرئت می‌توان عمده‌ترین ویژگی‌های هم‌زمان و حاضر واقعیت اجتماعی ایرانی را چنین خلاصه کرد: مردم‌محوری که امروزه ضعیف شده است، حضور نسبتاً قوی شبکه‌های خویشاوندی، ساختار و فرهنگ ایلی و ترکیب قومی، بافت اجتماعی اقتدارگرایانه و در بعضی از موارد استبدادی، تأثیر و حضور ادیان مختلف، عناصر روح ایرانی، تجدد غربی و چند ویژگی با درجه اهمیت کمتر.

حضور هم‌زمان همه این ویژگی‌ها که گاهی در تضاد با یکدیگر به نظر می‌رسیده‌اند، ترکیبی بسیار پیچیده به واقعیت اجتماعی جامعه معاصر ایران بخشیده است؛ از این رو شیوه مطالعاتی انتخاب شده باید به گونه‌ای باشد که بیانگر متغیرهای متنوع حاضر باشد. همچنین قالب نظری انتخاب شده باید توان و ظرفیت تبیین ترکیب متغیرهای متنوع را درون خود و ارائه توضیح قابل اتکا را داشته باشد. جدول زیر نگاهی است به عناصر تشکیل دهنده جامعه ایرانی.

جدول شماره ۱. عناصر تشکیل دهنده جامعه ایرانی

دوره ایرانی	دوره ایرانی (اسلامی / ترکی (قبل از صفویه)	دوره ایرانی (اسلامی / ترکی / نینجدهخواهی	چند دهه اخیر
ایرانهای شرقی یونانیسم و... ساختار اقتدارگرا وزیرهای قوام ایرانی زرتشتی + انتمایات زرتشتی	ورود فرهنگ اسلامی اعراب ورود فرهنگ ایلی / ترکی حمله ترکان مغول تقویت اقتدارگرایی و توسعه ساختار ایلی و خویشاوندی	تشکیل دولت اشکانی یا غرب صفویه ظهور و ظهور نینجدهخواهی تضعیف اقتدارگرایی و ساختار ایلاتی و خویشاوندی	ظهور امواج جهانی شدن و ترکیب فرهنگها
میترائیسم ساختار اقتدارگرا فرهنگ ایرانی سلطنت	تراکم بتائیسلی رهایی از سلسله اعراب تراکم بتائیسلی رهایی از سلسله ترکان	آزاد شدن بتائیسلی مشروطه و پهلوی و بتائیسلی تجددخواهی تقویت مملکت و ضعیف مدرنیسم و برابری اقتدارگرایی تراکم انواع غربی و بتائیسلیها وقوع انقلاب اسلامی	توسعه دموکراسی خواهی و ظهور نسل جدید و حضور هنرمندان نئوسازی هویت‌های قبلی
هویت تقریباً یکدست ایرانی	جذب هویت‌های اسلامی - عربی و ایلی - ترکی در هویت ایرانی	تقویت هویت اسلامی - ایرانی و ترکیب با هویت‌های نینجده و تشکیل آبرهویت ملی در قالب دولت - ملت	ضعف هویت‌های منقرد و مرزبندی شده و ظهور هویت مرکب

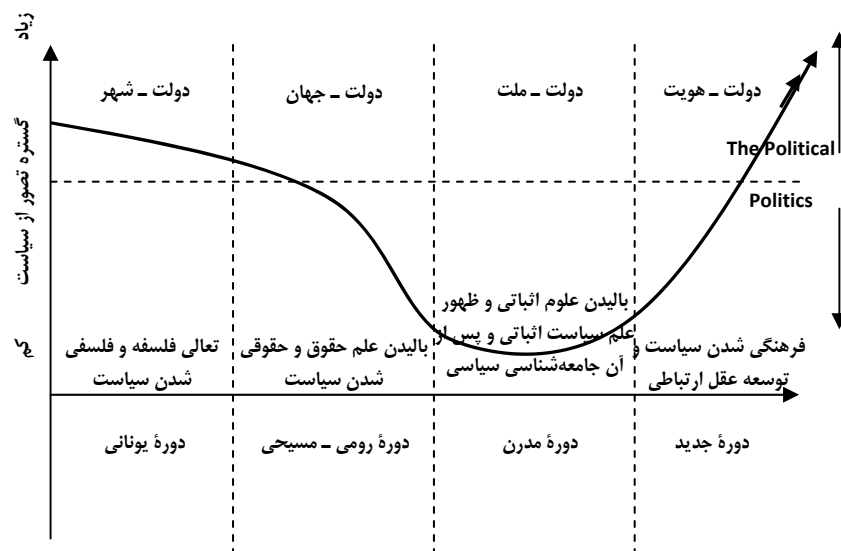
۲. ضرورت به کارگیری مفهوم «امر سیاسی» در مطالعات جامعه ایران

با توجه به ویژگی‌ها، پیچیدگی‌ها، گوناگونی‌ها و حضور هم‌زمان این متغیرها در واقعیت اجتماعی ایران امروز، شیوه مطالعاتی جامعه ایرانی نیز می‌بایست با استفاده از مفاهیمی جدید انتخاب شود که نشانگر اوضاع واقعی باشد. به نظر می‌رسد مطالعه سیاسی واقعیت اجتماعی ایران در قالب مدرن و جداسازی جامعه و دولت، چندان مفید فایده نباشد؛ زیرا در ایران سیر تکوینی دولت به صورت غربی آن اتفاق نیافتاده که بتوان در مطالعات این جداسازی را انجام داد. از سوی دیگر تحولات چشمگیر چند دهه اخیر درهم آمیختگی دولت و جامعه را بیش از پیش توسعه داده است؛ از این رو جامعه‌شناسی سیاسی جدید در ایران باید به مفاهیم «قدرت» و «سیاست» در قالب مفهومی «امر سیاسی» توجه کند؛

بدین معنا که برای رسیدن به درک و شناختی وسیع‌تر از واقعیت اجتماعی ایران، روابط قدرت و سیاست را نباید صرفاً در دولت جست‌وجو کرد، بلکه باید آن را در تمامی روابط اجتماعی حتی در سطح خانواده بررسی کرد. در ایران ساختارهای سیاسی که تا حد زیادی برگرفته از مدل‌های غربی است، آن‌چنان با روابط خویشاوندی و فرهنگ ایلاتی و مسائل دینی درهم‌آمیخته شده که به‌سختی می‌توان ساختارهای سیاسی ایرانی را با انواع غربی از نظر محتوایی مقایسه کرد. از سوی دیگر روابط اجتماعی آن‌چنان درآمیخته با مسائل سیاسی است که به‌دشواری می‌توان حوزه‌ای را دور از دسترس و تأثیر امور سیاسی یافت. آنچه در غرب به‌صورت زنجیره‌ای و در تداوم اتفاق افتاد، در ایران به دلیل وارداتی بودن و مهیا نبودن زمینه‌ها و طی نکردن زمان مطلوب آن، حضوری هم‌زمان یافته است. در ایران از لحاظ اقتصادی، هم اقتصاد معیشتی را شاهدیم و هم اقتصاد کالایی. لایه‌های پیش از سرمایه‌داری (اشرافیت، روحانیت، بازار، خرده‌بورژوازی) و سرمایه‌داری (بورژوازی جدید، روشن‌فکران و کارگران) حضوری هم‌زمان دارند. از نظر فرهنگی و سیاسی هم حضور هم‌زمان محافظه‌کاری و سنت‌گرایی با اصلاح‌طلبی و مدرنیسم قابل توجه است (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۴؛ بشیریه، ۱۳۸۲).

گفتنی است رسیدن به مفهوم امر سیاسی و تعریف آن، کشف و اختراع اندیشمندان سیاسی معاصر نبوده، بلکه عرضه این مفهوم بیانگر محدودیت‌های مفهوم سیاست است؛ زیرا در آثار کلاسیک سیاسی هم می‌توان این مفهوم را دریافت؛ برای مثال در کتاب *سیاست/رسطو* از سیاسی بودن همه نوع روابط حتی روابط زناشویی سخن آمده است؛ ازاین‌رو به نظر می‌رسد بیشترین محدودیت برای مفهوم سیاست در پارادایم اثباتی و علم‌متکی به «عقل ابزاری» ایجاد شده باشد که متفکران معاصر در پی کم‌کردن و از بین بردن محدودیت مفهومی با ارائه مفهوم امر سیاسی بوده‌اند. به قول موفه «امر سیاسی را نمی‌توان به نوع خاصی از نهاد، حوزه یا سطح خاصی از جامعه محدود کرد» یا همان‌طور که لُفورت می‌گوید: «امر سیاسی در فعالیتی آشکار می‌شود که از طریق آن نهاد جامعه پدید می‌آید و از میان می‌رود و در فرایندی ظاهر می‌شود که از طریق آن

جامعه نظم می‌یابد (lefort, 1990: 11; mouffe, 1993). در واقع امر سیاسی هدایتگر و شکل‌دهنده زندگی انسان‌هاست. امر سیاسی در تمامی سلول‌های اجتماعی حضور و جریانی همه‌جانبه دارد و هیچ حوزه‌ای دور از دسترسی امر سیاسی وجود ندارد. این دیدگاه باعث شده که امروزه متفکران معتقد به تعاریف جدید از قدرت و سیاست را با عنوان متفکران «سیاست‌زیست» بشناسیم. از این متفکران می‌توان به فوکو اشاره کرد که به کنش سیاسی در تمامی مناسبات انسانی توجه می‌کند. گیدنز نیز سیاست را هر نوع تصمیم‌گیری مرتبط با منافع و ارزش‌های گوناگون می‌داند (فی، ۱۳۸۳؛ کرایب، ۱۳۸۱؛ تریگ، ۱۳۸۴). شاید بتوان با اندکی تسامح، منحنی زیر را برای تحولات ایجادشده در مفهوم سیاست طی تاریخ ارائه کرد. بنا بر آنچه گفته شد، ارتباط دولت و جامعه را در ایران باید با درآمیختگی‌ها و تنوعات زیاد و در قالب و مفهوم «امر سیاسی» مطالعه کرد تا بتوان به شناخت گسترده‌تری دست یافت.



۳. هویت‌ها و غیریت‌ها در ایران معاصر

در بحث از ویژگی‌های جامعه ایرانی استدلال شد که به دلایل گوناگون در چند دهه اخیر هویت‌ها و سطوح مختلف خودآگاهی هم‌زمان در تعامل دیالکتیکی قرار گرفته‌اند. هم‌زمانی هویت‌ها و طبیعتاً غیریت‌ها در ابتدا موجب شد آنها در تضاد با

یکدیگر قرار گیرند و سطوح مختلف آگاهی ایدئولوژیک را به وجود آورند. از دهه ۱۳۷۰ به بعد، به واسطه عملکرد عوامل گوناگون خودآگاهی سیاسی - ایدئولوژیک دچار ضعف و گسست شد و به جای آن، از یکسو انواع مختلفی از هویت‌ها و خودآگاهی‌های ملی، قومی، طبقاتی، جنسی و سنی در حال ظهور و شکل‌گیری بوده‌اند و از سوی دیگر خودآگاهی سیاسی متنوع‌تر و پراکنده‌تر شده است» (بشیریه، ۱۳۸۱: ۵). تضعیف و افول هویت‌ها و غیریت‌های مرزبندی‌شده و پراکندگی آنها سبب تشکیل نوعی هویت مرکب و همزیستی انواع هویت‌ها در کنار هم شده است؛ از این رو بعید به نظر می‌رسد که در ایران از این پس شاهد توسعه ایدئولوژی‌های آبرهویت‌ساز مصنوعی باشیم.

به‌طور کلی اگر بخواهیم منابع هویتی ایرانیان را از نظر تاریخی مورد توجه قرار دهیم، بنا بر گفته فرهنگ رجایی چهار آبخور هویتی را می‌توان بازشناسی کرد: الف) ایران؛ ب) دین؛ ج) سنت؛ د) تجدد (رجایی، ۱۳۸۲: ۳). در طبقه‌بندی دیگری روح‌الله بهرامی سه دوره هویتی را از هم متمایز می‌کند: الف) باستانی؛ ب) اسلامی؛ ج) معاصر. از نظر او هویت ایرانی در دوره باستانی بر پایه نظام معیشتی دهقانی، آیین زرتشتی و نظام سیاسی تحت فرمانروایی پادشاهان فرهمند، استوار شد. در دوره اسلامی هویت ایرانی با هویت اسلامی - عربی سازگاری یافت، هرچند ابتدا دچار مشکل شد، ولی بعد از چند سده خود را باز یافت و بالاخره در سده‌های اخیر هویت ایرانی که با اسلام عربی سازگاری یافته بود با ایدئولوژی‌های بورژوازی غرب مواجه شد و مدرنیسم با تحولات خود، به بخشی از هویت تاریخی جامعه ایرانی تبدیل شد (بهرامی، ۱۳۸۱: ۱۵).

تمایزهای تاریخی - هویتی که گفته شد، در فضای پارادایم جداساز و دوگانه‌انگار عرضه شده است و نوعی توالی هویتی را باور دارد. در فضاهای علمی جدید، جداسازی‌ها و دوگانه‌انگاری‌ها چندان مفید فایده نخواهد بود. هویت ایرانی معاصر، هویت مرکبی با سطوح مختلف آگاهی است. در چنین فضای هویتی به احتمال زیاد ایدئولوژی‌های دوگانه باور - ارزشی (تفکر دیو و فرشته) چندان محلی از اعراب نخواهند داشت. مرزبندی‌های هویتی و غیریت‌های آن تضعیف شده و رابطه «ستیز» جای خود را به رابطه «رقابت» خواهد داد. از خشونت‌ها به تدریج

کاسته و نظام مردسالار ضعیف می‌شود و ویژگی‌های اقتدارگرایانه استبدادی فرهنگی رنگ می‌بازد.

نیروهای اجتماعی در چنین درآمیختگی‌هایی، ماهیت و شکل خاص خود را خواهند یافت. این ماهیت به صورت گروه‌های مرزبندی‌شده ثابت نخواهد بود، بلکه به شکل شبکه‌های درهم‌پیچیده سیال قابل شناسایی صحیح خواهند بود؛ زیرا انسان ایرانی امروزه انسانی است با باورهای دینی که به وطن تاریخی خود نیز عشق می‌ورزد و در بین ملل دیگر بر خود می‌بالد. افزون بر این دارای اندیشه‌های مدرن نیز هست و از رفاه محصول مدرنیسم هم بهره می‌برد و به دنبال آن است. در واقع او نیازهای اسطوره‌ای - دینی خود، احساس استقلال و هویت‌خواهی و آسوده‌زیستن را به‌طور هم‌زمان می‌تواند ارضا کند. این وضعیت آن چیزی است که در اندیشه‌های دوگانه‌انگار ارزشی تصورش مجاز نبود و پذیرش یکی، متضمن نفی دیگری بود. اندیشه‌های دوگانه‌انگار ارزشی، نقش ایدئولوژی‌ها را برجسته می‌کرد، ولی امروزه از ستیزهای ایدئولوژیک اثرات کمی باقی مانده و تندروترین گروه‌های ایدئولوژیک نیز به تدریج مرزهای هویتی خود را از دست داده‌اند و وارد نوعی گفت‌وگو و همزیستی با غیرت‌های خود شده‌اند.

۴. تقسیم‌بندی‌های اجتماعی جامعه ایرانی بر اساس انواع مدل‌های عقلانیت

در این میان گفتنی است با پایان یافتن دوره میانه و حاکمیت انسان بر سرنوشت خود، عقل پیامبر و راهنمای انسان شد. در دوره روشنگری حاکمیت عقل و پذیرش آن وسعتی همه‌جانبه پیدا کرد؛ به گونه‌ای که همه چیز در معیارهای عقلی خلاصه شد. البته حاکمیت عقل و بی‌توجهی به معارف دیگر واکنش‌هایی را در پی داشت؛ مثل جنبش رمانتیک‌ها، ولی عقلانیت هنوز برترین نقطه اتکای بشر برای شناخت خود و محیطش است. تنوع شرایط و دیدگاه‌ها سبب شکل‌گیری انواع عقلانیت شد که به نظر می‌رسد سه نوع عقلانیت را می‌توان از هم تمییز داد: عقلانیت ابزاری^۱، عقلانیت ارتباطی^۲ و عقلانیت انتقادی^۳. هرکدام از مبانی عقلانی مذکور قالب

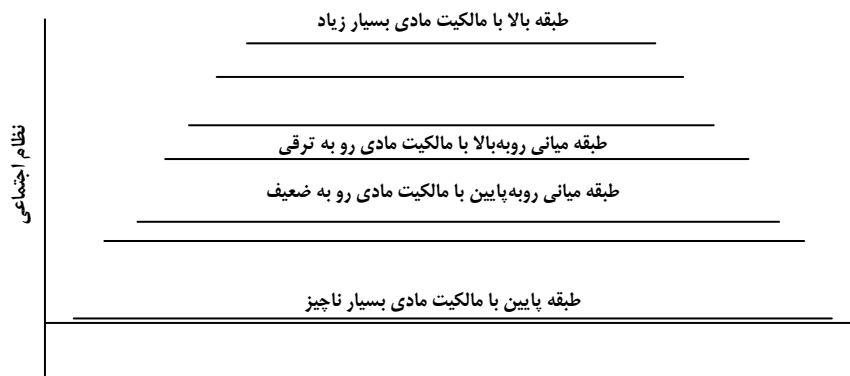
1. Instrumental Rationality
2. Relative Rationality
3. Critical Rationality

معرفت‌شناختی خود را بازتولید می‌کنند و در هر قالب معرفت‌شناختی نیز تقسیم‌بندی اجتماعی خاص همان قالب تولید می‌شود. در واقعیت اجتماعی همواره ترکیبی از انواع عقلانیت در جریان است، ولی محققان تا امروز بیشتر عقلانیت ابزاری را مبنای شناخت اجتماعی خود قرار داده‌اند که متضمن نادیده گرفتن ابعاد دیگر حیات بشری بوده است. در نتیجه آنها ابعاد گوناگون حیات اجتماعی را صرفاً با یک نوع عقلانیت بررسی کرده‌اند.

اگر وجوه حیات اجتماعی را به سه وجه مادی، معنوی و سیاسی تقسیم کنیم، هرکدام از انواع عقلانیت به یکی از این وجوه تعلق دارد. در واقعیت اجتماعی این سه نوع عقلانیت همواره در ارتباط با یکدیگر جریان دارند و نمی‌توان این حوزه‌ها را جدا از هم فرض کرد. پژوهشگران در اندیشه مدرن سه حوزه قدرت را از هم تشخیص می‌دادند: قدرت اقتصادی، قدرت اجتماعی و قدرت سیاسی. برای شناسایی هرکدام از این حوزه‌های قدرت باید برش‌های خاصی در جامعه زده می‌شد که به صورت زیر می‌توان آنها را خلاصه کرد و نشان داد.

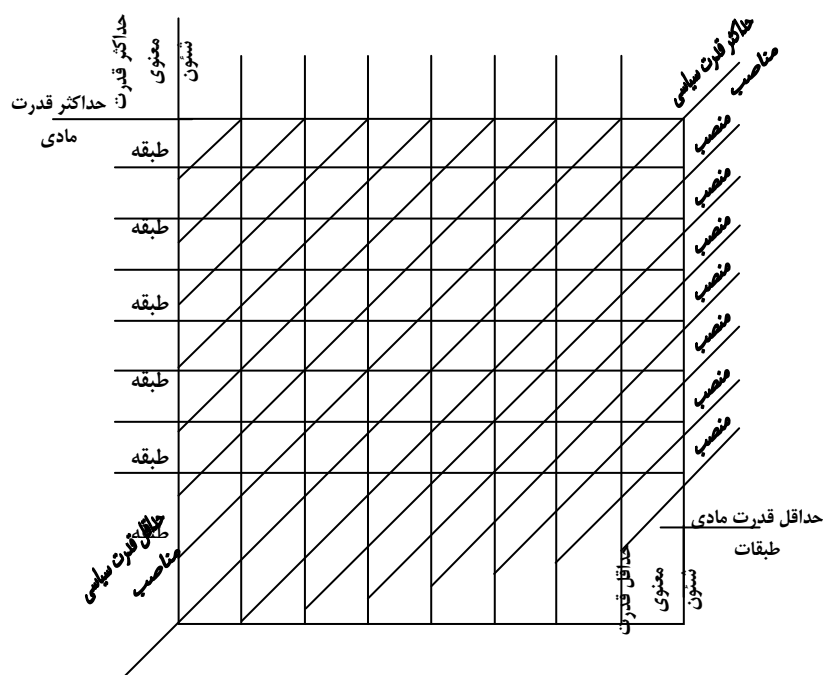
حوزه اقتصادی و تنازع برای کسب منابع مادی

در این حوزه برش‌ها به صورت افقی و با سلسله‌مراتب است. برای نشان دادن تقسیم‌بندی‌ها از واژه «طبقه» استفاده می‌شود.



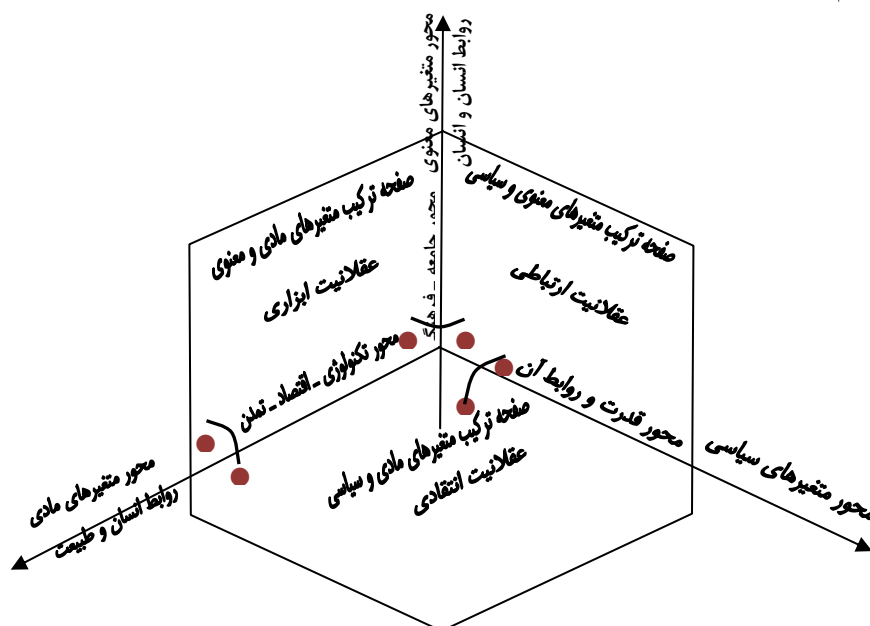
نظام اجتماعی

در اندیشه مدرن سه حوزه قدرت در صفحه‌ای بدون حجم با هم ترکیب و ارزیابی می‌شود. در واقع عقلانیت ابزاری مبنای اتکا در حوزه قدرت مادی و عقلانیت ارتباطی مبنای اتکای حوزه قدرت معنوی، و عقلانیت انتقادی مبنای اتکای حوزه قدرت سیاسی است.



اگر سه حوزه قدرت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را با هم به صورت صفحه‌ای ترکیب و نمودار آن را ترسیم کنیم، به صورت زیر می‌توان آن را نشان داد. در جامعه‌شناسی سیاسی مدرن به دلیل ترکیب حوزه‌های قدرت از نظر جداسازی‌ها و نارسایی‌های پارادایم مدرن، امکان در نظر گرفتن واقعی تمامی پارامترها به‌طور هم‌زمان فراهم نمی‌شود؛ از این رو نوع تبیین مدرن را به علت محدودیت‌های معرفت‌شناختی آن می‌توان «تبیینی صفحه‌ای» و بدون حجم در نظر گرفت. تبیین‌های علمی با تغییر در مبانی معرفت‌شناختی علم مدرن و ظهور تعاریف جدید از قدرت، امر سیاسی، هویت و نیروهای اجتماعی قدرت بیشتری یافتند. وسعت در نظر گرفتن متغیرهای دخیل و درآمیختگی هم‌زمان آنها از

حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به تحلیل‌های جدید حجم بخشیده و آنها را از صفحه خارج کرده و خصلتی فضایی به آنها داده است. بر این اساس و با توجه به تعاریف و تحلیل‌های جدید «مدل فضایی» زیر را می‌توان رسم کرد.



در فضایی که بین سه صفحه ترکیبی و سه محور تغییرات ایجاد می‌شود، ترکیب بی‌نهایتی از انواع متغیرها قابل ارزیابی است. حوزه تغییرات هر کدام از محورها که به‌طور هم‌زمان در ارتباط با سایر محورها قرار دارند، به‌صورت زیر تعریف می‌شوند.

محور متغیرهای مادی: این متغیرها از سطح روابط شخصی تا سطح نهادهای حکومتی قابل ردیابی است. اتکای این متغیرها به تفکر، مبتنی بر عقلانیت ابزاری است و در حوزه اقتصاد بیشترین نمود را دارند. تلاش‌های مادی بشر در قالب‌های تمدنی ریشه در توسعه همین نوع عقلانیت دارد. کوشش بشر در چهارچوب عقلانیت ابزاری، تلاشی برای غلبه پیدا کردن بر طبیعت است و براساس آن روابط بین انسان و طبیعت تنظیم می‌شود. وجه تولید و تغییرات تاریخی آن حاصل توسعه عقل ابزاری است.

محور متغیرهای معنوی: این متغیرها در جامعه بیشترین نمود را پیدا می‌کند و با اتکا به عقل ارتباطی که ناظر بر روابط انسان‌ها با یکدیگر است، در قالب‌های فرهنگی قابل ردیابی است. تلاش معنوی بشر و نیازهای او در این حوزه باعث توسعه زیاد جوامع شده است. تنوع در حوزه فرهنگ بشر بسیار بیشتر از تنوعات حوزه تمدنی او است؛ بنابراین متغیرهای معنوی به نظر می‌رسد بسیار بیشتر و پیچیده‌تر از متغیرهای مادی باشند. در اندیشه مدرن حضور متغیرهای معنوی بشری در ساختارهای سیاسی کم‌رنگ فرض می‌شد؛ به‌گونه‌ای که سیاست بیشتر در قالب‌های مادی فهمیده می‌شد. مادی فرض کردن حوزه‌های سیاسی سبب توسعه عقلانیت ابزاری در این حوزه‌ها شد. این امر جامعه را به صورت موضوعی درآورد که از نظر سیاسی همچون طبیعت می‌بایست بر آن تسلط یافت؛ ولی در مطالعات جدید حضور و تأثیر متغیرهای فرهنگی در حیات سیاسی که تا حدی مغفول مانده بود، بسیار بیشتر از قبل در نظر گرفته شد و به مطالعات ویژه‌ی فضایی بخشید. به دلیل توسعه عقل ارتباطی در حیات سیاسی بین جامعه و دولت، دیگر جدایی و دوگانگی فرض نمی‌شود بلکه بین آنها نوعی ارتباط دوسویه در نظر گرفته می‌شود.

محور متغیرهای سیاسی: این متغیرها را به سه صورت می‌توان در نظر گرفت:

۱. اگر صرفاً با متغیرهای مادی در یک صفحه مطالعه شوند، سیاست در ساختارها شکل می‌گیرد و اندیشه‌های ساختارگرایانه توسعه می‌یابند و دولت و جامعه دو ساختار جدا فرض می‌شوند. در این صفحه مطالعاتی تغییرات مادی تغییرات سیاسی و ساختاری را به دنبال می‌آورند. در این‌گونه مطالعات نقش عامل انسانی بسیار کوچک فرض شده و شخصیت و اراده انسانی نیز تابعی از تحولات مادی دانسته می‌شوند. جامعه‌شناسی سیاسی مدرن به‌ویژه در نظریات مارکسیستی و تا اندازه زیادی در نظریات کارکردگرایانه تلاشی علمی است که بیشتر در این صفحه مطالعاتی طبقه‌بندی می‌شوند. ترکیب متغیرهای مادی و سیاسی رابطه «استیلا» ایجاد خواهد کرد که در آن نقش ساختارها بسیار بیشتر از نقش کنش‌های عوامل مطالعه می‌شوند و بر آنها تمرکز می‌شود. این امر، محصول نهادینه شدن بوروکراتیک عقل ابزاری است.

۲. اگر صرفاً با متغیرهای معنوی در یک صفحه مطالعه شوند، سیاست حاصل

کنش‌های فردی است و حتی ساختارها نیز تا اندازه‌ای تابع این کنش‌ها خواهند بود. در این شیوه مطالعه به جای دولت بیشتر از «حکومت» سخن آورده می‌شود که تعریف روشنی هم از جامعه مدنی در آن دیده نمی‌شود و متضمن جدایی جامعه و حکومت هم نیست. در این صفحه مطالعاتی انسان‌ها، عاقل محاسبه‌گر دانسته نمی‌شوند، بلکه موجودات باورمند به اسطوره‌ها (دینی، قومی، نژادی و غیره) هستند. آنها تا زمانی که اسطوره‌های حکومتی را باور دارند، تکریم می‌شوند. در این صفحه مطالعاتی، تغییرات فرهنگی به‌کندی صورت می‌گیرد، ولی به‌هرحال متغیرهای سیاسی تابعی از متغیرهای مورد باور غالب فرض می‌شوند. در جامعه‌شناسی سیاسی مدرن، نظریات نخبه‌گرایان مطالعاتی در این صفحه محسوب می‌شوند. ترکیب متغیرهای معنوی و سیاسی رابطه «سلطه» ایجاد خواهد کرد که در آن نقش کنشگران و عوامل انسانی بسیار برجسته‌تر از ساختارها فرض می‌شود.

ج) اگر متغیرهای معنوی، مادی و سیاسی به صورتی درآمیخته مورد مطالعه قرار گیرند، به مطالعات خصلتی فضایی داده و آن را از مطالعه صفحه‌ای خارج می‌کنند. در این شیوه مطالعه «امر سیاسی» به جای سیاست قرار می‌گیرد و به جای در نظر گرفتن قدرت در ساختارها یا در اشخاص قدرت، به‌صورت رابطه قدرت که در تمامی روابط انسانی قابل شناسایی است فهمیده می‌شود. در فضای مطالعاتی حاصل از ترکیب سه محور تغییراتی، حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی هم‌زمان و به‌صورتی درآمیخته مطالعه می‌شوند. در این شیوه ساختارها و کنشگران، حضوری هم‌زمان دارند. در مطالعات فضایی دیگر نه می‌توان از استیلا و نه از سلطه در امور سیاسی سخن گفت، بلکه در این امور باید به «روابط قدرت» توجه کرد که هم در سطوح کنشگران و هم در سطوح ساختار قابل مطالعه و ردیابی هستند.

با ترکیب هم‌زمان انواع متغیرها چگونگی ترکیب آنها مورد سؤال قرار می‌گیرد. پاسخ این پرسش با استفاده از عقلانیت انتقادی امکان‌پذیر است. عقلانیت انتقادی در واقع محصول درآمیختگی دو عقلانیت ابزاری و عقلانیت ارتباطی است و ناظر بر میزان ترکیب این دو نوع عقلانیت و میزان ترکیب متغیرهای مادی و معنوی در حوزه‌های سیاسی است. شیوه مطالعاتی فضایی شیوه‌ای کاملاً جدید و محصول تلاش‌های علمی چند دهه اخیر است. در این

شیوه دیگر تقسیم‌بندی‌های سیاسی - اجتماعی (شان) و برش‌های عمودی یا سیاسی - اقتصادی (طبقه) و برش‌های افقی چندان راهگشای شناخت نیروهای اجتماعی نیست بلکه نیروی اجتماعی در همه جا و در هر زمان و به صورتی شبکه‌ای حاضر و عامل است و برای شناخت آن لازم است همه روابط اجتماعی و همه متغیرها بررسی شود.

۵. مفهوم نیروهای اجتماعی در ایران امروز

معیارهای شناخت و طبقه‌بندی‌های نظری پیرامون نیروهای اجتماعی که در سنت‌های مارکسیستی، وبری و پارسونزی عرضه شده، هریک به تنهایی توان بازنمایی تمامی واقعیت اجتماعی غرب را هم ندارد و تعمیم آن به جوامعی مانند ایران مشکلات شناختی زیادی را به بار خواهد آورد. مدل شناخت سه‌بعدی، مدل مناسب‌تری برای شناخت نیروهای اجتماعی واقعی جامعه ایران معاصر با این همه تنوع و درهم‌آمیختگی در سطوح مختلف خواهد بود. مدل‌های صفحه‌ای در سنت‌های مطالعاتی غرب، بخشی از واقعیت اجتماعی را در جهت ساده کردن محاسباتی مطالعات کمتر مورد توجه قرار می‌دهند، ولی در مدل سه‌بعدی می‌توان میزان تأثیر تمامی متغیرها را همان‌گونه که در واقعیت اجتماعی نمود دارد - با در نظر گرفتن شاخص‌های مناسب - ارزیابی کرد.

در بحث از ویژگی‌ها و هویت‌های ایرانی به همراه ترکیب هویتی، با واقعیت جامعه ایران آشنایی حاصل شد. در بررسی‌های جامعه‌شناختی جامعه ایرانی معاصر از هر دو نوع همبستگی ارگانیک و مکانیک می‌توان به‌طور هم‌زمان یاد کرد. این دو شیوه بررسی هم‌زمان تأثیر نیروهای اجتماعی در حوزه‌های سیاسی را می‌طلبد که محدودیت‌ها و پارادوکس‌های علمی را ایجاد خواهد کرد؛ زیرا هر دو شیوه ماهیتی دوگانه‌پندار و مرزبندی‌کننده دارند. در پارادایم مرزبندی‌ها در پاسخ به چگونگی ترکیب نیروهای اجتماعی ایران، عموماً مطالعات واقعیت اجتماعی پیچیده و سیال را با ساده کردن به یکی از شاخص‌ها طبقه‌بندی می‌کردند. حاصل این نوع بررسی‌ها ارائه مدل‌های پله‌ای و منقطع برای جریان مداوم و دگرگون‌شونده واقعیت اجتماعی بود. مدل‌های پله‌ای موضوع مورد مطالعه خود (واقعیت اجتماعی) را برای قابل فهم

و درک کردن از حجم تهی کرده و به صورت صفحه‌ای مورد توجه قرار می‌دادند که نتیجه‌اش درافتادن به مرحله انتزاعات ذهنی دور از واقعیت بود.

تعمیم مدل‌های پله‌ای به مطالعات جامعه ایرانی باعث می‌شود محققان به جای جست‌وجوی متغیرها و درک چگونگی دیالکتیک مداوم واقعیت اجتماعی، در پی یافتن مرزبندی‌ها و خطوط تمایز و تفکیک باشند. این امر باعث می‌شد جریان تحقیق خودبه‌خود از ماهیت تهی و صرفاً به قالبی صوری برای طبقه‌بندی تبدیل شود. نتایج تعمیم مدل‌های پله‌ای و صفحه‌ای به بررسی نیروهای اجتماعی ایران به صورت زیر عرضه می‌شد: الف) تمایزهای زمانی همچون، ماقبل سرمایه‌داری و مابعد سرمایه‌داری، ماقبل مدرن و مابعد مدرن؛ ب) تقابل مفهومی و تعمیم آن به واقعیت همچون دهقان - کارگر، اشراف - سرمایه‌دار، روشن‌فکر - روحانی. چنین نتایجی کم‌توجهی به سیر دیالکتیکی واقعیت اجتماعی است که در آن هم‌زمان کنشگران و ساختارها در حال تعامل و تداخل هستند. این فرایند بدون انقطاع تداوم دارد و همواره دگرگون می‌شود.

با به‌کارگیری مفهوم امر سیاسی به جای سیاست به تعریف تازه‌ای از نیروهای اجتماعی خواهیم رسید. بر اساس این تعریف تازه، نیروهای اجتماعی هرگونه پتانسیل هویتی در هر سطح از آگاهی است که آگاهانه یا ناآگاهانه اراده خود را در جهت افزایش قدرت خود از طریق جلب تقاعد و تحمیل اراده در هر نوع رابطه اجتماعی به کار می‌بندد. با چنین تعریفی محقق دیگر در سیر تحقیقاتی خود در جست‌وجوی مرزها و گروه‌بندی‌ها نخواهد بود، بلکه به‌خوبی می‌داند قدرت در تمامی سلول‌های اجتماعی جریانی مداوم دارد و به همین دلیل شبکه‌ای از نیروهای اجتماعی همواره فعال‌اند و درخواست‌های خود را پیگیری و منافع خود را تأمین می‌کنند.

با توجه به مطالب گفته‌شده، عمده مطالعاتی را که پیرامون نیروهای اجتماعی ایران معاصر صورت پذیرفته است، باید در زمره بررسی‌های صفحه‌ای و پله‌ای قلمداد کرد. برای نمونه نیروهای اجتماعی - سیاسی دوره مشروطه را با جدا کردن از سایر دوره‌ها در قالب زیر تقسیم می‌کنند (خواجه سروی، ۱۳۸۲: ۱۵۷ - ۹):

الف) نیروی مذهبی؛ ب) نیروی روشن‌فکری؛ ج) نیروی خودکامه استبدادی.

شکلی دیگر از تقسیم‌بندی هم این است که نیروهای اجتماعی - سیاسی دوره انقلاب اسلامی را با متمایز کردن آن از ادوار دیگر به صورت زیر تقسیم و مرزبندی می‌کنند (خواجه سروی، ۱۳۸۲: ۲۳۰-۲۲۵):

الف) نیروی مذهبی؛ ب) نیروهای لیبرال؛ ج) نیروهای سوسیالیست؛ د) نیروهای التقاطی. البته واقعیت اجتماعی نیروها با این تمایزگذاری‌ها و مرزبندی‌ها نسبت چندانی ندارد و این تلاش‌های نظری صرفاً در حد انتزاعات ذهنی باقی خواهد ماند و ارزش علمی چندانی هم کسب نخواهد کرد.

در مطالعاتی این‌گونه و از این دست در قالب گفتمانی مسلط، بخشی از نیروهای اجتماعی فعال را بدون فعالیت قلمداد کرده و فعالیت بخشی دیگر را آن‌چنان برجسته می‌کنند که گویی تنها عامل تحول‌ساز است؛ از این رو اگر بخواهیم نیروهای اجتماعی ایران معاصر را نزدیک به آنچه در واقعیت وجود دارد، شناسایی کنیم باید در دو وجه زندگی اجتماعی یعنی وجه مادی و وجه معنوی و وجه سومی که ناظر بر میزان حضور متغیرهای دو وجه قبلی است، به بررسی بپردازیم. عقلانیت ابزاری ناظر بر ارتباط انسان با محیط مادی و طبیعی زندگی او و متغیرهای مربوط به آن است؛ عقلانیت ارتباطی ناظر بر روابط بین انسان‌ها و متغیرهای مربوط به آن است و عقلانیت انتقادی ناظر بر چگونگی ترکیب دو نوع عقلانیت دیگر و چگونگی درهم‌آمیختگی دو حوزه مادی و معنوی حیات بشری است.

نیروهای اجتماعی در فضایی مرکب از سه نوع عقلانیت مذکور باید شناخته و درک شوند. در بررسی‌های جامعه ایرانی به دو نکته باید اشاره کرد: الف) هویت‌ها و غیریت‌های ایرانی تنوع و تعدد دارند و ترکیب خاصی را طی تاریخ ایجاد کرده‌اند؛ ب) فرایندی که در غرب به صورت توالی، یعنی شکل‌گیری و حذف بعضی از عناصر طی شد، در ایران متوالی نبود؛ زیرا از سویی شکل‌گیری سریع عناصر جدید در شرایط قوت عناصر قبلی صورت گرفت و از سویی دیگر هم‌زمانی تمامی عناصر باعث افزایش پتانسیل منازعه و کاهش کارایی‌ها گردید.

به دو نکته بالا، تحولات اخیر جهانی را نیز باید افزود که عناصر جدیدی را به ترکیب قبلی می‌افزاید؛ از جمله: الف) نابودی نظام‌های کنترل سیاسی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی؛ ب) پیروزی خردگرایی و ضعف نهادهای جمعی؛ ج)

سر باز کردن و عمیق شدن شکاف‌های اجتماعی حول محور فرهنگ، قوم و زبان (بشیریه، ۱۳۷۹؛ توحیدفام، ۱۳۸۲: ۳۱۹). به این ترتیب از نظر معرفت‌شناختی نیز روش‌های کنترل گفتمان‌ها به تعبیر فوکو عبارتند از: روش نفی یا منع؛ روش جداسازی و طرد؛ روش تقابل میان کذب و صدق. این روش‌ها سبب بروز ترکیب‌بندی خاصی (مدرن) از نیروهای اجتماعی می‌شدند، رنگ‌باخته و درنهایت همه عناصر دست‌به‌دست هم داده تا ترکیب‌بندی نوینی از نیروهای اجتماعی در حال تکوین باشد.

با این اوصاف اگر بخواهیم جامعه ایران معاصر را از نظر انواع عقلانیت و در مدلی سه‌بعدی به‌طور کلی و مفهومی بررسی کنیم، باید در هر کدام از انواع و اشکال سه‌گانه عقلانیت به ویژگی‌های زیر توجه کنیم:

ویژگی‌های وجه مادی و عقلانیت ابزاری جامعه ایران معاصر: این نوع از عقلانیت در ایران به‌هیچ‌روی با انواع غربی آن متناسب نیست؛ زیرا به‌شدت از فضاهای خاص اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی و گفتمانی خاص واقعیت اجتماعی ایرانی متأثر است. سوژه‌محوری ایرانی در پی جایگزینی انسان به عنوان حاکم جهان به جای خدا نیست؛ از این رو باید از نوعی سوژه‌ابژه‌محور سخن گفت که در عین کاربرد ابزاری عقل، باورهای ارزشی و اسطوره‌گرایی خود را نیز حفظ کرده است. روابط تولید سرمایه‌دارانه در عین حالی که هنوز نیروهای آن به‌درستی تکوین نیافته‌اند، به‌وضوح قابل شناسایی‌اند. ساختارهای عقلانی به‌شدت با روابط ضدشایسته‌سالارانه و تخصص‌گرایانه خویشاوندی و منبعث از فرهنگ ایلاتی در هم آمیخته‌اند. اقتصاد کالایی و اقتصاد معیشتی — در عین حالی که هنوز همبستگی‌های سنتی قوت و قدرت خود را حفظ کرده‌اند — هم‌زمانی پیدا کرده و تقسیم کار نیم‌بندی ایجاد شده است. نیروهای اجتماعی سنتی و مدرن در کنار هم همزیستی ناگزیری یافته و دولت با شعارهای ایجاد فضای رقابت برای بخش‌های خصوصی حداکثر دخالت اقتصادی را انجام می‌دهند.

از نظر نشانه‌های تمدنی، نشانه‌های غربی، اسلامی، ایرانی، سنتی، مدرن و غیره در کنار هم قابل مشاهده‌اند. طبقات اجتماعی به‌آسانی قابل تفکیک و تمییز با معیارهای شناسایی مرسوم نیستند و به همین دلیل گروه‌بندی‌ها نیز دارای مرزی

مشخص، ثابت و بادوام نیست؛ زیرا نوسان‌های اقتصادی شدید خطوط طبقاتی را در هم می‌شکند؛ از این رو به سختی می‌توان گفت که دولت پایگاه اجتماعی طبقاتی و حتی مشخصی داشته باشد. دولت در چنین فضای درهم‌آمیخته و ترکیب‌شده از معیارها، مرزبندی‌ها و گروه‌بندی‌ها به‌هیچ‌روی کمکی به شناخت نیروهای اجتماعی، فعال و غیرفعال نخواهد کرد و در واقع شبکه‌های گسترده‌ای از نیروهای اجتماعی در حال تعامل با یکدیگرند.

ویژگی‌های وجه معنوی و عقلانیت ارتباطی جامعه معاصر ایران: عقلانیت ارتباطی ناظر بر روابط اجتماعی ایرانی نیز برخاسته از شرایط خاص جامعه ایرانی است. فرهنگ استبدادی و اقتدارگرایانه ایرانی در سطوح مختلف ارتباطات اجتماعی (خانواده، روابط افراد با یکدیگر و روابط مردم با حکومت) حاکمیت چند هزارساله یافته و با خود سیر قهقرایی، ناستواری اشراف زمین‌دار، پس‌افتادگی صنعت و تجارت و آشفتگی و بحرانی همیشگی را به ارمغان آورده است (آریانپور، ۱۳۸۱؛ کدیور، ۱۳۷۴). بر همین اساس ارتباطات اجتماعی ایرانی تا اندازه زیادی خصلتی یک‌سویه و دستوری یافته و تعاملات دوسویه را دچار آسیب جدی کرده است. حاکمیت فرهنگ اقتدارگرایانه، عقلانیت ارتباطی را دچار ضعف و سستی کرده و فرهنگ توده‌ای و پوپولیستی اسطوره‌گرا را بسط داده و نهادینه ساخته است. از سوی دیگر درهم‌آمیختگی عناصر جدید و قدیم نیز بدان افزوده شده و ساختار آن را بسیار پیچیده و دیرفهم کرده است. آخرین دستاوردها و وسایل فرهنگی محصول عقلانیت ارتباطی غربی، در جامعه ایرانی در کنار فرهنگ یک‌سویه اقتدارگرا حضور هم‌زمان یافته و در تعامل دیالکتیکی قرار گرفته‌اند. شئون قدیم و جدید نیز همزیستی یافته‌اند؛ برای مثال روحانیان و روشن‌فکران را می‌توان نام برد که تعامل آنها باعث شکسته شدن مرزهای اعتقادی آنها شده، به گونه‌ای که از روشن‌فکران دینی یا دین‌داران روشن‌فکر سخن گفته می‌شود.

ارزش‌های عقلانی از غرب آمده با ارزش‌های اسطوره‌ای و دینی به‌گونه‌ای در هم آمیخته‌اند که مرز بین معیارهای عقلانی و افسانه‌ای به‌سختی قابل شناسایی است. دانشگاه که نمادی برای عقلانیت جدید به حساب می‌آید، با حوزه‌های علمیه که نمادی برای اندیشه‌های اسطوره‌گرا محسوب می‌شود، پهلو به پهلو ی یکدیگر در

حرکتند. فرهنگ‌های قومی متعدد که زمانی همزیستی آنها به‌سختی متصور بود، در ایران امروز در عین حفظ خود، با فرهنگ‌های سایر اقوام درآمیخته و نوعی مرززدایی اتفاق افتاده است. همه این مسائل سبب شده که نتوان ویژگی‌های ثابت و مداوم فرهنگی‌ای برای نیروهای اجتماعی در نظر گرفت؛ از این رو مفروض گرفتن شناخت نیروهای اجتماعی در وجوه فرهنگی آن، به‌صورتی شبکه‌ای برای بررسی نیروهای اجتماعی جامعه ایران امروز امری ضروری به نظر می‌رسد.

ویژگی‌های وجه سیاسی و عقلانیت انتقادی جامعه ایران معاصر: عقلانیت انتقادی
ناظر بر چگونگی ترکیب دو وجه مادی و معنوی حیات ایرانی برخاسته از اعماق قرون و اعصار تاریخ ایران است و طبیعتاً معیارهای خاص خود را نیز خواهد داشت. فرهنگ اقتدارگرایانه در عقلانیت انتقادی ایرانی به اوج نمود خود می‌رسد و به قدرت، خصلتی استراتژیک می‌بخشد تا خصلتی ارتباطی. در شرایط ضعف عقلانیت ارتباطی با مبنایی دوسویه، عقلانیت انتقادی نیز حالتی تحکمی و تهاجمی پیدا خواهد کرد و تضاد آرا و پتانسیل منازعه را به‌شدت افزایش خواهد داد.

تهاجم عقلانیت انتقادی قدرت‌مدارانه برای کسب منابع مادی و معنوی، فساد بالقوه را افزایش می‌دهد و حس اعتماد را ریشه‌کن می‌کند. فساد سیاسی توسعه یافته و به هنجار تبدیل می‌شود و زندگی بدون آن دشوار خواهد بود. در این صورت گروه‌بندی‌ها حالتی صوری و شکننده می‌یابند و نیروهای اجتماعی به‌سختی از گروه‌ها و احزاب ظاهری قابل شناسایی خواهند بود (ربیع، ۱۳۸۳: ۷۵). توسعه نیافتگی عقل ابزاری و یک‌سویه بودن عقل ارتباطی موجب می‌شود همه شئون زندگی اجتماعی معنایی سیاسی یافته و هیچ حوزه‌ای دور از دسترس آن باقی نماند. در این شرایط «ستیز» جای «رقابت» را خواهد گرفت و قدرت سیاسی روابط نیمه‌هویتی را از دست می‌دهد و روابط هویتی و غیریتی برقرار می‌کند و جامعه مدنی و مناسبات آن جای خود را به جامعه توده‌ای و اسطوره‌گرایی خواهند داد (بشیری، ۱۳۸۴).

گذشته از ویژگی‌های تاریخی ایران، جامعه معاصر ایرانی در واقعیت خود درهم‌آمیختگی‌های بسیاری یافته است. عقلانیت انتقادی در ایران معاصر دارای معیارهای واحدی نیست و با چندگانگی معیاری مواجه است. به نظر می‌رسد یکی

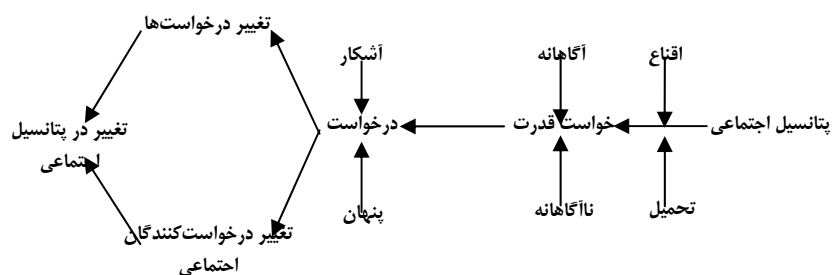
از دلایل مهم این چندگانگی معیاری، حضور هم‌زمان ویژگی‌های دولتی و حکومتی است. اقتدارگرایی با رشد دموکراسی خواهی در تمام روابط اجتماعی ریشه دوانده است؛ خویشاوندسالاری سیاسی با شایسته‌سالاری، ظهور ساختارهای عقلانی سیاسی با توسعه اسطوره‌گرایی، طرد سیاسی غیریت‌ها با به‌کارگیری اندیشه‌های آنان و غیره آن‌چنان در هم آمیخته‌اند که گروه‌بندی‌های سیاسی و تقسیم‌بندی‌های چپ، راست، محافظه‌کار، رادیکال، سنتی، مدرن، روحانی، روشن‌فکر غیره مرزهای مستحکم متصور قبلی خود را از دست داده‌اند (احمدی، ۱۳۸۲؛ کسرائی، ۱۳۷۹).

بنابراین اگر محقق بخواهد نیروهای اجتماعی ایران معاصر را در واقعیت خود بررسی و شناسایی کند، نباید براساس مدل‌های سنت‌های مطالعاتی غرب (جدایی دولت و جامعه) به دنبال یافتن ریشه‌های اجتماعی دولت در بین طبقات و گروه‌های با مرزبندی مشخص و متمایز باشد، بلکه به نظر می‌رسد اگر این نیروها را به صورتی شبکه‌ای و فعالیت آنها را در همه شئون زندگی اجتماعی فرض کند، نتایج مطالعاتی بهتری خواهد گرفت. تنوع‌های هویتی، فرهنگ عمومی اقتدارگرا با رسوبات استبدادی، درآمیختگی همه حوزه‌ها با مسائل جاری سیاسی، حضور هم‌زمان سطوح مختلف آگاهی و غیره موجب شده تا عقلانیت انتقادی - که باید با نظارت بر چگونگی ترکیب حوزه‌های مادی و معنوی، قدرت سیاسی را در جهت به‌کارگیری عقلانیت ابزاری و ارتباطی به سمت ثبات، رفاه، اعتماد و ترقی و شکوفایی تمامی ابعاد حیات زندگی ایرانی معاصر هدایت کند - آن را به سمت بی‌ثباتی بحران دائمی و هرز رفتن بخش عمده‌ای از منابع انسانی و مادی سوق دهد. عقلانیت انتقادی خصلت پیش‌بینی‌کننده و هدایت‌گر خود را از دست داده و صرفاً اصول منطقی و استدلال را در پاسخ دادن به نیازهای روزمره و زودگذر ایرانی معاصر به کار بسته و به ابزاری در خدمت اغراض سیاسی تبدیل شده است (شایگان، ۱۳۸۴؛ میلر، ۱۳۸۲؛ نش، ۱۳۸۲؛ نبوی، ۱۳۷۹).

۶. ردیابی نیروهای اجتماعی شبکه‌ای

پیش از این استدلال شد که در بررسی‌های جامعه ایران و برای رسیدن به درک و شناخت عمیق‌تری از واقعیت اجتماعی ایران به جای توجه به گروه‌ها، احزاب

و غیره بهتر است بر طبقه بندی و شناخت درخواست های سیاسی - تمرکز شود؛ زیرا بسیاری از افراد و گروه ها و احزاب با مرزها و قالب اعتقادی مشخص: الف) پتانسیل حرکتی شان آگاهانه یا ناآگاهانه در جهت قالبها و اهداف گروهی مورد انتظار قرار نمی گیرند؛ ب) قالبها و اهداف اعتقادی گروهی و حزبی همواره در حال تغییرند و نمی توان متغیرهای آن را ثابت فرض کرد؛ ج) درهم آمیختگی روزافزون همه چیز، شناخت گروه های مرزبندی شده را مشکل می کند؛ د) قالبها و اهداف گروهی همواره متأثر از فضای گفتمانی است که نوعی یکپارچگی کاذب ایجاد می کند؛ ه) افراد و گروهها با اهداف و قالبهای به ظاهر متضاد ممکن است در مقاطعی درخواست های اجتماعی - سیاسی مشترک داشته باشند؛ بنابراین برای بررسی شبکه های پیچیده نیروهای اجتماعی که همواره در حال شدن و تغییر هستند، به نظر می رسد بتوان از مدل زیر بهره گرفت.



با استفاده از مدل بالا، به ویژه در مطالعات واقعیت اجتماعی ایران نتایج قابل قبول تری کسب خواهد شد؛ زیرا ویژگی های منحصر به فرد جامعه ایرانی، از کارایی مفید مدل بررسی نیروهای اجتماعی در خلال بررسی گروه ها جلوگیری خواهد کرد. در ایران امروز، شرایط جامعه مدنی به شکل غربی آن، آنچنان بسط نیافته که بتوانیم از احزاب و گروه های مشخصی یاد کنیم. گروه ها و احزابی هم که ظاهراً فعالند، در بین خود از حداقل وفاداری گروهی بهره دارند و از سوی دیگر همواره در حال گسست و پیوست با سایر گروه ها یا انشعاب در خود هستند. قوت فرهنگ ایلاتی و استبدادی و آمیختگی و هم زمانی تمامی تنوعات و هویت های ایرانی، کاربرد مدل درخواست های اجتماعی - سیاسی را مفیدتر و با توضیح دهندگی بیشتر به نظر می رساند.

نتیجه‌گیری

حیات اجتماعی همواره در حال تغییر و دگرگونی است. جامعه‌شناسان سعی در یافتن قوانین و مبانی این تغییرات دارند. پارادایم‌های علمی شکل می‌گیرند و گسترش می‌یابند. هنگامی که این پارادایم‌ها با ضعف تبیین مواجه شوند، جای خود را به پارادایم‌های دیگری خواهند داد، ولی پرسش‌های اساسی در قالب‌های تازه‌ای باقی می‌مانند. دانشمندان طی سالیان متمادی و در قالب یک پارادایم و تسلط نوعی عقلانیت بر این تصور بودند که جدا کردن و دوگانه‌انگاری و پذیرش یکی از الگوها و ردّ دیگری، مناسب‌ترین شیوه برای دست یافتن به شناخت صحیح و در خور از تحولات جوامع است. بر این اساس مفاهیمی را نیز که به عنوان ابزار شناخت عرضه کردند در همان قالب بود؛ هرچند ادعای عمومی‌تری می‌داشت. دگرگونی‌های سریع جوامع نشان داد شناخت ادعاشده و عرضه‌شده در قالب مذکور، نواقصی دارد که رفع آن یا رهایی از آن مستلزم ارائه شیوه‌شناختی تازه‌ای است. بدین ترتیب، مفاهیم تازه تعریف و عرضه شد و این‌گونه به نظر می‌آید که عیب‌های مفهومی و تبیینی این مفاهیم به نسبت پارادایم جداساز و دوگانه‌انگار پیشین، کمتر بوده و قدرت تبیینی آن بیشتر است.

در پارادایم جداساز، تفاوت‌ها و شباهت‌ها و تمییز آنها مبنای حرکت علمی بود که نتیجه معرفت‌شناختی آن نیز چندان برای جامعه‌شناس امروزه رضایت‌بخش نیست. جست‌وجو برای تمییز شباهت‌ها و تفاوت‌ها سبب می‌شد که در بُعد خواستِ قدرت، صدق و کذب علمی و پذیرش و نفی پیش‌آید که در نهایت به جای تحصیل شناخت دیالکتیکی، تحولات جوامع تقابلات و تضادهای علمی غیرمفید و وقت‌گیر را برای جوامع علمی به ارمغان آورد. بررسی نیروهای اجتماعی در فضای علمی جداسازی پارادایم مدرن، کلیه مطالعات را به سمت توجه به لایه‌بندی‌ها و گروه‌بندی‌ها هدایت کرد که برای آنها مرزها و ثبات مشخصی فرض می‌شد و در نتیجه شناخت واقعی نیروهای اجتماعی دچار ضعف و نقصان شد. با آشکار شدن ضعف پارادایم مدرن از نظر مبانی معرفت‌شناختی و ابزارهای شناخت تلاش برای عرضه ابزارها و قالب‌های جدید معرفتی، سبب شکل‌گیری مفاهیم تازه‌ای شد که فضای علمی متفاوتی را ایجاد کرد.

به‌هر حال با جایگزینی مفهوم بنیادین قدرت و روابط آن به جای تمرکز بر دولت و مفهوم امر سیاسی به جای سیاست، مطالعات با ابعاد محدود و صفحه‌ای جای خود را به مطالعات فضایی و توجه به تمامی ابعاد واقعیت اجتماعی داد. مدل فضایی با مبانی جامع معرفتی و توجه به تمامی متغیرهای حاضر در صورت‌بندی پدیده‌های اجتماعی، شناخت اجتماعی را به سوی درهم‌آمیختگی و فرض بی‌مرزی واقعیت اجتماعی هدایت می‌کند. این مدل تناسب بیشتری با واقعیت اجتماعی دگرگون شونده، درهم‌آمیخته و جهانی‌شدهٔ دنیای امروز دارد و با شبکه‌ای فرض کردن نیروهای اجتماعی و همه‌جایی و هرزمانی دانستن قدرت، در شناخت محدودیت ایجاد نمی‌کند و سبب ایجاد فضایی مفید و مناسب‌تر برای تحقیقات علمی می‌شود. *

منابع

- آریانپور، حسین (۱۳۸۱)، «طرحی آزمایشی در شناخت مراحل تاریخی ایران»، کتاب توسعه، شماره ۱۲.
- احمدی، حمید (تابستان ۱۳۸۲)، «هویت ملی ایرانی: بنیادها، چالش‌ها، بایسته‌ها»، فصلنامه پژوهش فرهنگی، سال هفتم، شماره ۶.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹)، *نظریه‌های فرهنگ در قرن ۲۰*، تهران: نشر آینده پویان.
- بشیریه، حسین (بهار ۱۳۸۱)، «تحول در خودآگاهی‌ها و هویت‌های سیاسی در ایران»، فصلنامه *مطالعات ملی*، سال سوم، شماره ۱۱.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، *عقل در سیاست*، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳)، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، *گذار به دموکراسی*، تهران: نگاه معاصر.
- بهرامی، روح‌الله (زمستان ۱۳۸۱)، «تاریخ‌نگاری ایرانی و هویت ملی»، فصلنامه *مطالعات ملی*، سال چهارم، شماره ۱۴.
- تریگ، راجر (۱۳۸۴)، *فهم علم اجتماعی*، مترجم: شهناز مسمی پرست، تهران: نشر نی.
- توحیدفام، محمد (۱۳۸۲)، *دولت و دموکراسی در عصر جهانی شدن*، تهران: نشر روزنه.
- خواجeh سروی، غلامرضا (۱۳۸۲)، *رقابت سیاسی و ثبات سیاسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ربیعی، علی (۱۳۸۳)، *زنانه باد فساد*، تهران: نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۲)، *مشکله هویت ایرانیان امروز*، تهران: نشر نی.
- ریوبر، کلود (۱۳۸۲)، *انسان‌شناسی سیاسی*، مترجم: ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۴)، *افسون‌زدگی جدید*، فاطمه دلبنی، تهران: نشر فروزان.
- فی، برایان (۱۳۸۳)، *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، مترجم: مرتضی مردیها، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

کدیور، جمیله (پاییز ۱۳۷۴)، «اقتدارگرایی از منظر فرهنگ عامه»، فصلنامه راهبرد، شماره ۸. کرایب، یان (۱۳۸۱)، *نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس*، مترجم: عباس مخبر، تهران: نشر آگاه.

کسرایبی، محمدسالار (۱۳۷۹)، *چالش سنت و مدرنیته در ایران*، تهران: نشر مرکز. میلر، پیر (۱۳۸۲)، *سوژه، استیلا و قدرت*، مترجم: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.

نبوی، عباس (۱۳۷۹)، *فلسفه قدرت*، تهران: سمت.

نش، کیت (۱۳۸۲)، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*، مترجم: محمدتقی دلفروز، تهران: کویر. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹)، *دولت رضاشاهی و نظام ایلی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

Clause, Mouffe (1993), *The Return of The political*, London: Verso.

Clause, Lefort (1990), *Democracy and Political Theory*, Translator: D. Macey, Oxford: Polity.